

مهدی استعدادی شاد:

کشف ارشمیدسی

"لحظه، زیبا خواهد شد اگر کمی از حقیقت حرف بزنیم!"
از نامه‌نگاری آدورنو به هورکهایمر

شعر، می‌آمد و می‌رفت، سرشار از شورش عاطفه
و من، بیقرار،

دنبال دوربین و دفتر ثبت احوال بودم...
زمانی شاعری گفت تا شقایق هست باید زندگی کرد
اما شقایق مورد نظر دیگر پژمرد و تمام شد
و شما به اصطلاح قلندران به چه بهانه زندگی می‌کنید
و اصلاً به رهنمود فعل اندیشیده‌اید که فاعل کیست
شما یا زندگی؟

روی پوستر تبلیغات خواهم نوشت،
اما کشف ارشمیدسی دیروز
فقط همین یک عبارت بود:

غمهای عالم عظیم و شادیه‌ها همیشه کوچکنند!

و می‌پرسم از شما،

ای شهروندان متین یا غربتیهای سرگردان
چرا به همین کوچکی شادی رضایت نمی‌دهید؟

آیا این شعار را نشنیده‌اید که کوچک زیبا است
و نمی‌دانید در بازی با چیز بزرگ، مثلاً با عشق
دمار از زیست‌بوم دل تنگ ما در خواهید آورد
و دل گشاد مثل هر گشاد دیگری خریدار ندارد...

حال چه کسی روی دست سخن شکسپیر بلند خواهد شد که
پرسش اصلی، داشتن یا بودن نیست

دارایی، بدون بود و وجود کشک است، آنهم از نوع فاسد...
چند صباحی بیش نیست که فهمیدم ناپیدایی عشق
علتش خرابی گیرنده‌های برج مراقبت بوده
والا پروازهای عشاق جاری است

منتها عشاق ما برای دوری از تن و زمین پرواز نمی‌کنند.

متافیزیک چندی است که رحیق رحمت را سر کشیده است.
مقصد شان حریر نگاه و فرودگاه پوست دوست است

و وقتی دوست نیست عطر پوستش که بر بالش جا می‌ماند
سر تنها بر بالین گذاشته رایحه‌ای شیرین را می‌نوشی

و حتا تماشای راه رفتن ثانیه شمار بر دایره دقیقه‌ها عالی است
در ایستگاه بین خواب و بیداری

در ترم رفت و آمد ماشین

در خیال از روی عضوی بر روی عضو دیگری می‌لغزی

در سراشیمی احساس، سر سُرّه رفتن و افتادن در آغوش لذت
از ماهیچه به رگ رسیدن و ضربه رگ به پوست را شنیدن

درود بسیار بر دوران نقاهت در جامعه خدمات

و غرق می‌شوی بدون لباس غواصی در خندق ناف طرف

و گم گشته در حومه‌ی گردن و دلواپس نرسیدن مرواریدهای تنها به مقصد
آه، ای اضطراب دلچسب در چهار راه شرمگاه

حیران باد و طوفان موها...

تو در این بستر حکمرانی می‌کنی ای جبار عاشق

از کدام سوی جغرافیا آمد این کلام مهربان در این بسکوجه‌ی غربت؟